

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۸ فروردین ۱۴۰۳

خطبه‌ی شب ۱۹ رمضان شب قدر

سلام بر قدر، شبی که پروردگار فرمود تو چه می‌دانی شب قدر چیست. شب قدر بهتر از هزار ماه است. شب تقدیر جان‌ها، همان جان‌هایی که قلم جانشان را بر صفحه تقدیرشان به حرکت درآورده‌اند تا شبی را به سحر برسانند که برابر هزار ماه است. کدام ماه، مفهومی را درک نمی‌کنند. عمری که ماه‌های زندگی‌اش در تکرار مکررات روزمره گذشته است چگونه به شبی اندیشه کند که برابر هزار ماه است. با پروردگار به گفتگو می‌نشیند:

ای رب من امشب نیز مانند شب‌های گذشته در دقیقه‌های زمان می‌گذرد و من تو را در بزرگی نام‌هایت می‌ستایم. ندامت و پشیمانی از عمری که همواره در رمضان‌ها آمده و رفته و حاصلش را درک نکرده‌ام. امشب نیز به بزرگی و جلالت پناهنده شده‌ام، آیا توان درک مائده امشب را خواهم داشت؟ درحالی‌که در افکارم. به ساعت‌هایی اندیشه می‌کنم که یا هنوز در پرده ابهام هستند و یا زمانشان گذشته است. پس در محور جانم به حرکت درآمده‌ام، آیا نجاتی از این بند خانمان‌سوز دارم؟ من قدر آنچه به جانم هدیه فرموده‌ای را نشناخته‌ام، چگونه توان مزده این شب را درک کنم. یاریم فرما تا به شبی اندیشه کنم که همه هستی در گفتگو با خالق خویش‌اند و من آن را در ساعات پر جنب‌وجوش ذهنی که همواره در محور روزمرگی‌اش می‌چرخد گم می‌کنم.

دست‌هایم را به سوی صاحب این شب می‌گشایم: ای خلیفه‌ی پروردگارم جز اشک چشمی که به گریستن خو گرفته دستاویز دیگری ندارم، به من ترحم فرما. تقدیراتم را می‌خواهم بر صفحه جانم بنگارم، صدایی در گوشم زمزمه می‌کند تو کی هستی؟ خودت را به بزرگی این شب عرضه کن، بگو من نعمت خالق خویش را به بهایی اندک فروخته‌ام تا عمری را به صحرای قیامت ببرم که اندوخته‌اش شب‌های قدر بسیاری

بوده که آمده و رفته و من در محفلش نشسته‌ام و باز جز همان جانی که به دنبال هدفی کودکانه به حرکت درآمده چیزی را درک نکرده‌ام.

هیئات بر چشم‌ها و گوش‌هایی که فرمان کتابت را خوانده و انگشت ندامت بر دندان گرفته. ای فریادرس به عقل خرد و کوچکم ترحم فرما تا تو را در هزار ماه جستجو کنم درحالی که عمرم کفاف هزار ماه را نمی‌دهد.

امشب اولین شب این هزار ماه است. دست خالی و ناتوانم را به دست امام و پیشوایم می‌گشایم: ای ذخیره‌ی شب‌های قدر به فرقی که سحرگاهان شکافته می‌شود تا رستگاری را معنا کند به فریاد جانی برس که خویش خویشتنش را گم کرده است و توان پیدا کردنش را ندارد. او نامش را نمی‌شناسد، نعمتش را نمی‌شناسد. عمرش در ساعت‌ها می‌گذرد و برزخش را نمی‌شناسد. به کجا خواهد رفت. همنشینش چه عملی خواهد شد.

پس تو را می‌خواند به بزرگی نامت که نامه‌ی عملش را در عشقش به پروردگارش بنگاری گرچه توان درکش را ندارد. امشب مانند سال‌های گذشته آمده تا به زبانی که خاموش است بگوید: ای صاحب جانم مرا در ساعات این شب بزرگ یاری فرما تا همواره نام زیباییت را در دقیقه‌های عمرم فریاد بزنم:

اللهم عجل لولیک الفرج